

بحران هویت شهروندان مهاجر در رمان «الکافرة» نوشته علی بدر با تکیه بر نظریه استوارت هال

مژگان توکلی^۱، محسن سیفی^{۲*}، روح‌الله صیادی‌نژاد^۳

چکیده

بحران هویت مهاجرانی که خواسته یا ناخواسته ترک دیار نموده و در سرزمین‌های جدید سکن گزیده‌اند، از دیرباز دغدغه جامعه‌شناسان بوده است و همواره به دنبال یافتن چرایی و چیستی و راه‌های برون‌رفت از آن گشته‌اند. رمان *الکافرة* نوشته علی بدر، رمان‌نویس معاصر عراقی، از جمله آثاری است که بحران هویتی شخصیت‌های مهاجر را در تقابل با دو فرهنگ شرق و غرب مطرح می‌سازد. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی تحلیلی، تمایز بین هویت به معنای بودن و هویت به معنای شدن شخصیت‌های این رمان را از دیدگاه استوارت هال، نظریه‌پرداز پست‌مدرنیست و بر اساس مفاهیمی چون هویت و جهانی شدن و دیاسپورا بررسی کرده است. نتایج پژوهش حاکی از آن است که مؤلفه‌های نظریه استوارت هال، همچون تناقض‌های درونی مهاجران، زیستن با خود مجازی به جای خود حقیقی، تغییر هویت زبانی و تغییر نگرش جنسی، به خوبی در این رمان تجلی پیدا کرده است و شخصیت‌های رمان که دل‌بسته زادگاه خود بوده‌اند، به علت جنگ و مشکلات سیاسی، خواسته یا ناخواسته از آنجا گسسته و با مهاجرت به سرزمین غربت با فضایی روبه‌رو شده‌اند که همواره وجودشان را به چالش کشیده است تا جایی که با میراث و خاطرات خویش بیگانه شده و ارتباط خود را با تمدن بین‌النهرین به فراموشی سپرده و تلاش نموده‌اند آمال و آرزوهای خود را در سرزمین غرب جست‌وجو کنند و نتیجه این اتفاق بریدن از میراث و خاطرات قومی و بیگانگی نسبت به فرهنگ خویش است.

کلیدواژه‌ها: بحران هویت، دیاسپورا، رمان *الکافرة*، علی بدر، مهاجران عراقی.

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان، کاشان، ایران، mo.tavakoli100@yahoo.com

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان، کاشان، ایران، نویسنده مسئول، motaseifi2002@yahoo.com

۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان، کاشان، ایران، saiyadi57@gmail.com

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

امروزه مسئله هویت و دگرگونی‌های حاصل از آن، کانون توجه بسیاری از دانشمندان قرار گرفته است؛ چراکه یکی از مهم‌ترین علت‌های دگرگونی هویت، تغییرپذیری بیشتر هویت‌های انسانی- اجتماعی در دنیای مدرن است، درحالی‌که در بخش مهمی از تاریخ بشریت ارزش‌ها و هویت‌های انسانی- اجتماعی کمتر در معرض تغییر و دگرگونی بوده‌اند (سفیری، ۱۳۸۴).

جوامعی که امروزه در حال گذر از سنت به مدرنیته بوده، گاهی متمایز و مغایر با مسائل کشورهای توسعه‌یافته امروزی که به ثبات رسیده‌اند، به‌لحاظ هویتی دچار مشکلات عدیده‌ای شده‌اند. این گذار هویتی کنش و واکنش افراد جامعه را دچار مشکلاتی کرده که ممکن است در ساخت اجتماعی واقعیت نیز خلل ایجاد کنند و چالش‌های هویتی و به‌دنبال آن بحران هویتی را پدید آورد.

یکی از پیامدهای بحران هویت در عصر حاضر مسئله دیاسپورا است. مهاجرانی که برای همیشه از سرزمین آبا و اجدادی‌شان متفرق گردیده و در سرزمین میزبان (دیگری) فرهنگ مقصد را جانشین فرهنگ مبدأ نموده و دچار هویت سرگردانی شده‌اند؛ به‌طوری‌که در برزخ میان مقصد و مبدأ قرار گرفته‌اند. آنان نیز از جهتی مجبور شده‌اند از رفتار و کردار اولیه و همیشگی خود دست بردارند و رفتار خود را بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای جامعه میزبان شکل دهند. همچنین به‌واسطه ایجاد تغییر در نوع پوشش، زبان و سبک زندگی‌شان در نظم اجتماعی جامعه جدید ادغام شوند.

ساکنان سرزمین عراق به‌رغم تاریخ چندهزارساله خود تا پیش از آغاز قرن بیستم هرگز تحت عنوان یک کشور با هویت، آرمانی مشترک و متأثر از جغرافیای واحد نبوده، بلکه همواره در طول تاریخ بخشی از یک دولت با امپراتوری گسترده و هویتی فراگیرتر بوده‌اند (پناهی، ۱۳۸۷: ۸۷). این کشور زمانی تحت قلمرو ساسانیان ایران بود و یک حاکم عرب اداره آن را بر عهده داشت. با ورود اسلام به این سرزمین، اعراب عشایر زیادی به‌دلیل

وجود رودهای دجله و فرات به این سرزمین کوچ کردند و در اطراف رودها ساکن شدند. با اهمیت یافتن این سرزمین در دوره حکومت علی(ع) و دوره امویان و عباسیان، این کشور مرکز خلافت اسلامی قرار گرفت. با شکل‌گیری عثمانی، عراق ضمیمه این کشور شد اما عثمانی‌ها به دلیل تنوع قومی-مذهبی، بر تمام مناطق این سرزمین سلطه کافی پیدا نکردند. پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی کشور عراق در سال ۱۹۲۰م در نتیجه سیاست‌های استعماری انگلستان و از ضمیمه شدن سه ایالت تابعه عثمانی یعنی بصره، بغداد و موصل شکل گرفت (نادری، ۱۳۸۶: ۲۵۰). عدم شکل‌گیری حکومت قوی و به وجود نیامدن یک هویت ملی و همچنین حس‌رهایی از جنگ، نامالیمات سیاسی و دستیابی به امکانات رفاهی و رسیدن به آزادی فردی و مدنی باعث مهاجرت‌های داخلی و خارجی گسترده، مستمر، قانونی و غیرقانونی مردم این سرزمین به سمت غرب شد.

علی بدر، رمان‌نویس عراقی که خود در دوران استعمار زندگی کرده، از نزدیک شاهد شرایط نابسامان و اسفبار عراق بوده و تلاش نموده در این رمان «الکافرة»، جنبش‌های مسلح تروریستی گروهکی به نام داعش را که بر مردم این سرزمین مسلط شده و خشم و خشونت را بر مردم آن جامعه حکمفرما نموده‌اند، به تصویر کشد؛ به طوری که این جو سرشار از خفقان و خشونت سبب مهاجرت اجباری و اختیاری مردم این سرزمین و حضور در کشور دیگری گردد تا جایی که مهاجران در سرزمین دیگری با فضای دوگانه‌ای روبه‌رو و مجبور شده‌اند در مسیر فرهنگ‌پذیری و مطابق الگوی همانند شدن، رفتار خود را بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای اکثریت (سرزمین میزبان یا دیگری) شکل دهند و خود را از در زمینه‌های مختلفی از جمله زبان، پوشاک، سبک زندگی و... شبیه جامعه میزبان کنند تا در نظم اجتماعی جدید ادغام شوند.

این پژوهش بر آن است رمان «الکافرة» اثر علی بدر را از دیدگاه استوارت هال بررسی نماید و بحران هویتی شخصیت‌های رمان به‌ویژه «فاطمه» و «آدریان» را مورد مطالعه قرار داده و به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱. مؤلفه‌های بحران هویت شخصیت‌های این رمان بر اساس نظریه استوارت هال

کدام‌اند؟

۲. چه عوامل و عناصری موجب ساخت هویت جدید «فاطمه» در فرایند هویت‌یابی او شده است؟

۲-۱. پیشینه پژوهش

درباره علی بدر و آثار وی پژوهش‌هایی انجام شده است؛ از جمله: پایان‌نامه‌ای با عنوان *روایت‌شناسی رمان‌های علی بدر (مصایح اورشلیم، ملوک الرمال، اساتذة الوهم صخب و نساء و کاتب معمور ۱۳۹۷ش)* به نگارش زهرا ناظمی. در پایان‌نامه اخیر، نویسنده ابتدا واقعیت اجتماعی، آنومی و خشونت را بر اساس نظریه جامعه‌شناختی تحلیل نموده سپس خودکشی و ازخودبیگانگی را بر اساس نظریات سیمن و دورکیم بررسی کرده است و در پایان به نظریه بازتاب و قهرمان پروبلماتیک پرداخته است.

از جمله مقالاتی که در زمینه این رمان صورت گرفته است، می‌توان به مقاله زینب جعفرنژاد (۱۳۹۷ش) با عنوان «بازتاب فرودستی و خشونت علیه زنان در رمان الکافرة علی بدر» اشاره کرد. در این مقاله با توصیف فضای خشونت‌بار و جو متشنج عراق، وضعیت اسفبار زنان عراقی و خشونت حاکم بر جامعه را به تصویر می‌کشد.

از جمله مقالاتی که با تکیه بر نظریه استوارت هال صورت گرفته است، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

«تصویر زن ایرانی در سفرنامه‌های فرانسویان از اوایل دوره قاجار تا انقلاب مشروطه بر اساس نظریه بازنمایی استوارت هال» (۱۳۹۵ش) نوشته عباس پناهی. در این مقاله بر اساس نظریه بازنمایی استوارت هال، دو گونه نگرش سفرنامه‌نویسان فرانسوی درباره زن ایرانی که نگرش اول تحسین‌آمیز و دیگری شرق‌شناسانه و تا حدودی منفی است، بررسی شده است.

«خوانش فرهنگی رمان: کشت استخوان اثر ادویج دانتیکت از منظر نظریه هویت استوارت هال» (۱۳۹۶ش) نوشته خجسته مهربانی. در این مقاله، هویت جدید قهرمان این داستان که در حقیقت زنی سیاه‌پوست به نام «آمابل دیزایر» بوده، بر اساس نظریه هویت

استوارت هال بررسی شده است.

علی بدر در رمان *الکافرة* آغاز جنبش‌های تروریستی را نشان می‌دهد که ساختار فکری آن بر رد و تکفیر استوار است. اهمیت این تحقیق از این‌روست که زوال هویت‌های قدیم و تشکیل هویت‌های جدید مهاجران عراقی را که به‌اجبار ترک وطن کرده‌اند، بر اساس نظریه استوارت هال بررسی کند.

۱-۳. چهارچوب نظری پژوهش

موضوع «هویت» به‌عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات مورد توجه اندیشمندان و محققان قرار گرفته که در علوم و رشته‌های مختلف به تعریف آن پرداخته شده است. این کلمه در معنای عام خود بر ذات شیء دلالت می‌کند یا صفات و ویژگی‌های خاصی را در بر می‌گیرد که با افراد و اشیای دیگر متفاوت است.

بنابراین «هویت» از جهت لغوی، کلمه‌ای مرکب از ضمیر غائب «هو» است که به «ی» نسبت اضافه شده است. به‌عبارتی، همان ویژگی‌هایی هستند که در واقعیت به‌وسیله آن‌ها شناخته شده یا می‌شوند (نعمان، ۱۹۹۶: ۲۱).

در مفهوم اصطلاحی درواقع، هویت چیزی است که قابل بحث و برآمده از فرایند تعامل انسانی بوده و مستلزم مقایسه بین افرادی است که شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها مشخص می‌شود. بنابراین کسانی که معتقدند بین آن‌ها و دیگران شباهتی وجود دارد، با توجه به این اشتراک هویتی، از افرادی که فکر می‌کنند دارای هویت متفاوتی هستند و با آن‌ها هیچ وجه اشتراکی ندارند، متمایز می‌شوند (هولمبورن، ۲۰۱۰: ۹۳).

به‌طور متعارف، هویت، پیوند اخلاقی و ارزشی بین اعضای جامعه به‌عنوان یک کل یا گروه اجتماعی خاص تعریف می‌شود، به‌طوری‌که فرد خود را از طریق جامعه‌ای که دارای ارزش‌ها و باورهای مشابهی است می‌بیند (الجسمی، ۲۰۰۵: ۱۰۰).

بنابراین هویت را نمی‌توان به‌شکل ماهوی، یعنی جدا از بستر اجتماعی آن تعریف کرد؛ «زیرا هویت در ارتباط با دیگری ساخته می‌شود و به‌بیان دیگر با ترسیم دیگری بازنمایی می‌شود. ایجاد هویت اجتماعی دربردارنده خواست بازیگر جمعی برای متمایز

ساختن خودش از بقیه جهان و به رسمیت شناخته شدنش از سوی جهان است. یک بازیگر جمعی برای متمایز ساختن خود، نمی‌تواند بدون رجوع و توسل به تجربیات، سمبل‌ها و اسطوره‌ها، مبنای هویتش را پی‌ریزی نماید. درعین‌حال تولید نمادین نمی‌تواند صرفاً به خود (مشروعیت‌دهی) متکی باشد، بلکه ضروری است که بعضی از بازنمایی‌های خود در تصویری که دیگر بازیگران از موضوع دارند، نیز مورد پذیرش قرار گیرد. تنها در پذیرش متقابل میان بازیگران است که حل منازعه به طور کلی در روابط اجتماعی می‌تواند وجود داشته باشد» (دلپورتا، ۱۳۸۳: ۱۳۷).

منظور از بحران هویت درحقیقت تغییر یا برهم خوردن توازنی است که در هویت به وقوع می‌پیوندد و حتی ممکن است این بحران در رفتار و ارزش‌ها اثر بگذارد (الزیود، ۲۰۰۶: ۴۰). بحران هویت هنگامی به وقوع می‌پیوندد که یک اجتماع دریابد آنچه زمانی بدون چون‌وچرا به عنوان تعاریف فیزیکی و روان‌شناسانه خود جمعی پذیرفته شده بود، دیگر در شرایط جدید قابل پذیرش نیست (پای و همکاران، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

استوارت هال از نظریه‌پردازان معروف در این زمینه است. وی از مهم‌ترین چهره‌ها در تاریخ مطالعات فرهنگی بریتانیاست که به خانواده‌ای آفریقایی - کارائیبی تعلق داشت. او در جامائیکا به دنیا آمد و مانند هوگارت و ویلیامز، ابتدا به‌عنوان آموزگار بزرگسالان مشغول به کار شد و از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۹ مدیریت مرکز مطالعات فرهنگی معاصر را بر عهده داشت (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۵۰).

به‌گمان هال، «بحران هویت بخشی از فرایند گسترده‌تر تغییری است که ساختارها و فرایندهای مرکزی جوامع مدرن را از جای خود خارج می‌کند و به چهارچوب‌هایی آسیب می‌رساند که تکیه‌گاه محکمی برای افراد در جهان اجتماعی بوده‌اند» (هال و گراسبرگ، ۱۳۹۷: ۸).

دومین روش دیدگاه متفاوت هال، در مقوله هویت فرهنگی است. وی در کنار بسیاری از نقاط مشترک بر تفاوت‌های قابل ملاحظه و عمیق تأکید دارد و معتقد است بر پایه آنچه هستیم و آنچه واقعاً شده‌ایم، تشکیل شده‌اند. وی بر این اعتقاد است: «هویت‌های فرهنگی

تجربیات تاریخی و کدهای فرهنگی مشترکی را انعکاس می‌دهند که برای ما به مثابه یک فرد باثبات، قالب‌های مستمر و تغییرناپذیری از ارجاع معنا تحت نفوذ یک دسته‌بندی در حال تغییر را در تاریخ واقعی فراهم می‌آورند» (همان: ۱۲۳).

از دیدگاه هال، این تعریف دوم از هویت فرهنگی ناآشنا تر و هشداردهنده‌تر است. بنابراین آن‌گونه که خود توضیح می‌دهد: «هویت‌یابی یک بار و برای همیشه اتفاق نمی‌افتد، زندگی همین‌گونه باقی نمی‌ماند و همواره در حال تغییر است. بخشی از آنچه در حال تغییر است، هسته مرکزی درونی نیست؛ این تاریخ است که در حال تغییر است، تاریخ ادراک فرد را نسبت به خودش تغییر می‌دهد» (همان: ۱۵۹).

همچنین هال نوسان و حرکت در زمان در جهت تغییر هویت را این‌گونه توضیح می‌دهد و بیان می‌دارد: گفتمان فرهنگ ملی به‌اندازه‌ای که به نظر می‌رسد امروزین نیست، هویت‌هایی را می‌سازد که به‌طور ابهام‌آمیزی میان گذشته و آینده قرار دارد. این گفتمان نسبت به انگیزه بازگشت به افتخارات گذشته، انگیزه رفتن هرچه عمیق‌تر به درون مدرنیته را بی‌طرف می‌داند (همان: ۸۸-۸۹).

۲. بررسی بحران هویت مهاجران در رمان الکافرة

۲-۱. خلاصه رمان

رمان الکافرة از علی بدر، گرچه سویه‌ای سیاسی دارد و منعکس‌کننده پیامدهای جنگ‌های داخلی کشورهای عربی و از جمله عراق و تأثیر مخرب آن بر خانواده‌هاست، ماجرای یکی از گریزهای بحران‌زای مهاجران و شرح پریشانی هویتی و قصه بی‌سروسامانی‌های بعد از آن را روایت می‌کند.

این رمان در ۲۲۹ صفحه و در ۸ بخش که با یادآوری خاطرات و فلش‌بک به گذشته آغاز شده، نوشته شده است و به بررسی زندگی مهاجران از جمله فاطمه و دوستش آدریان می‌پردازد که به‌علت جنگ و خفقان موجود در جامعه‌شان از سرزمین مادری فرار نموده و به غربت پناه آورده‌اند می‌پردازد. در کنار شنیدن روایت این دو نفر از زندگی‌شان، به خرده‌روایت‌هایی درباره دیگر شخصیت‌های رمان نیز برخورد می‌کنیم. اما کانون قصه

همین دو نفر بوده و در این میان، فاطمه شخصیت محوری رمان را دارد.

رمان ماجرای دختری به نام فاطمه است. وی در زیر سایه ظلم داعشیان زندگی می‌کند. پس از مرگ مادر و همسرش، تنها و آواره شده و به دنبال مکان امن و آسوده می‌گردد تا اینکه در نهایت توسط یکی از داعشیان که او را مورد تجاوز قرار داده، از عراق فرار نموده و به استکهلم می‌رود. هنگام ورودش سعی می‌کند که با جامعه جدید هماهنگ شود؛ به گونه‌ای که به انکار هویت، اصل و نسب خویش می‌پردازد و برای خود اسم و لقبی تحت عنوان «صوفیا دومونت» برمی‌گزیند تا اروپاییان به وجود عرب بودنش پی نبرده و اصل و نسبش را کشف نمایند. به همراه این تغییرات به تغییر مکان زندگی و نوع برخوردش می‌پردازد تا شأن و جایگاهی را در آن جامعه به دست آورد و به عنوان فردی قابل احترام واقع شود.

در آنجا نیز با جوانی به نام آدریان که در بروکسل مهندس هواپیماست و با او قصد ازدواج دارد قرار می‌گذارد ولیکن آدریان نیز که جوان مرموز و دارای هویت و تابعیت دوگانه لبنانی - مسیحی است، به مانند فاطمه هویت عربی‌اش را مخفی می‌کند و با صوفیا روابط عاشقانه و پیچیده‌ای در جهت ازدواج با او آغاز می‌کند.

لیکن هنگامی که صوفیا به کنکاش در زندگی آدریان می‌پردازد، متوجه قضیه ازدواج قبلی وی شده و از خانه عصبانی بیرون می‌رود. آدریان درحالی که سعی می‌کند مانع رفتن او شود، تصادف کرده و راهی بیمارستان می‌شود. او در بیمارستان داستان و زوایای زندگی‌اش را برای صوفیا تعریف می‌کند و صوفیا بعد از این ماجرا، زندگی قبلی آدریان را به رسمیت شناخته، او را ترک می‌کند تا نزد همسر سابقش برگردد و خود سرگردان و بی‌روح زندگی‌اش را با بازیچه‌هایش ادامه می‌دهد.

۲-۲. دیاسپورا؛ سودای پریدن به دیگر سو و تناقض‌های درونی مهاجران

مهاجرت سبب پیدایش تغییرها و دگردیسی‌هایی در زندگی مهاجر می‌شود و بر همه جوانب آن اثر می‌گذارد. در جامعه‌شناسی، مهاجرت، نوعی فرایند دگردیسی فرهنگی است. بسته به اینکه مهاجر از کجا آمده باشد یا در کجا ساکن شده باشد، پیامدهای

فرهنگی و نیز اجتماعی مهاجرت متفاوت است. در مهاجرت، مهاجر تنها از مرز جغرافیایی دور نمی‌شود و ورود و حضور او منحصر به بودن در یک محدوده جغرافیایی جدید نیست. آنچه بیش از جغرافیا اهمیت دارد، حضور و غیاب فرهنگی است؛ یعنی از دامن یک فرهنگ رها شدن و به دامن فرهنگی دیگری درافتادن. مهاجر از یک سو با غیاب یک فرهنگ و آدم‌های غایب سروکار دارد و از دیگر سو با حضور فرهنگ بیگانه و آدم‌هایی ناآشنا مواجه است. مواجهه او با چنین وضعیتی دشوار است؛ چنان‌که یا به یک‌سوی این دو تمایل پیدا می‌کند یا فضای ثالثی پدید می‌آورد که برساخته حضور و غیاب مورد بحث است. در مواجهه فرهنگی، هر راهبردی که مهاجر برگزیند، او را با چالش‌هایی مواجهه می‌کند. مقاومت در پذیرش فرهنگ جدید یا اصرار بر حفظ فرهنگ گذشته، نابسامانی‌هایی را در پی دارد (درویش‌پور، ۱۳۸۶: ۲۱۲-۲۱۳).

پس می‌توان گفت هویت شخصیت‌های این رمان *الکافرة* در طی مهاجرتشان به سرزمین دیگری، با چالش‌هایی روبه‌رو شده است و مهاجران با پشت‌سر گذاشتن مراحل چندگانه‌ای از جمله دوره رضایت خاطر اولیه، دوره افسردگی و در خود فرورفتن و دوره جهت‌گیری نوین توانسته‌اند در نظم اجتماعی جدید ادغام شوند که از منظر نظریه استوارت هال به شرح زیر است:

شروع رمان *الکافرة* با جنگی خانمان‌سوز و اشغال شدن عراق توسط نظامیان و شبه‌نظامیانی که با سیطره نمودن بر آنجا (عراق) رعب و وحشت را حکمفرما نموده، سخن از قدرت‌هایی به میان می‌آورد که زندگی، مرگ، فعالیت، شوربختی، شادی افراد و نیز سلامتی جسمی، روحی و زندگی خانوادگی مردم آن سرزمین را تحت کنترل و انضباط شدید درآورده است. فاطمه راوی رمان می‌گوید: «هیچ رنگی در طبیعت پیش روی ما نیست. برای طبیعتی که در آن زندگی می‌کردم، یک رنگ وجود داشت. این رنگ همان زنگ زرد شنی دلگیر است. شاید از همین جا ظلم و سختگیری در چهره مردم سرچشمه می‌گیرد و در یک رنگ می‌آید. هرچیزی که ما را احاطه کرده است، چهره‌ها، بدن‌ها، زمین و نماهای خانه‌ها را پوشش می‌دهد. مرگ ما را احاطه کرده بود، درختان در

اثر گرمای خورشید خشکیده بودند. هوا غبارآلود است و هربار که طوفان شن می‌وزد، مردم زیر خاک مدفون می‌شوند» (بدر، ۲۰۱۵: ۳۶-۳۷).

این فشار قدرت اداری رژیم مسلط و همچنین یأس و ناامیدی که بر سراسر وجود مردم سرزمینش سیطره یافته است، باعث شده که فاطمه را از سرزمین مادری‌اش بیزار گرداند و به مهاجرتی وادارد که از نظر فرهنگی، اجتماعی و دینی تفاوت بسیاری با کشورش دارد و حاضر گردد با فراموش نمودن کشور خود در پی ایجاد ارتباط با دنیایی متفاوت از سرزمین مادری‌اش شود، درحالی که می‌گوید: «در آسمان، جفت پرنده‌ای را دیدم که دور می‌شدند و با چشمانم آن‌ها را تماشا می‌کردم، آرزو داشتم با آن‌ها پرواز کنم و از این مکان فرار کنم. احساس کردم قلبم از غم و ترس پاره شده است» (همان: ۴۶) «زندگی من مانند زیستن در جهنم است» (همان: ۱۹۵).

در طی این مهاجرت، هویت فرهنگی فاطمه، در انتقال میان موقعیت‌های مختلف قرار می‌گیرد و دچار دوپارگی و تنش‌های فرهنگی می‌شود به‌گونه‌ای که زندگی دوشخصیتی‌اش را آغاز می‌کند؛ یکی فاطمه که از صبح تا شب در یک شرکت با عنوان نظافتچی کار می‌کند و دیگری دختری اروپایی به نام صوفیا که هر روز به بار می‌رود و با جوانان اروپایی قرار می‌گذارد:

«بالاخره یک کار ثابت با حقوق ماهیانه پیدا کردم. در یک شرکت خدماتی ترکیه‌ای مشغول به کار شدم. ده‌ها زن از همه ملیت‌ها برای نظافت در این شرکت استخدام شدند. صبح زود با شروع کار برای کارمندان کار می‌کنیم و بعد از پایان کارشان هم برمی‌گردیم. گاهی اوقات دو یا سه بار در ماه در لوئیز به رستوران‌های سطح بالا می‌رفتم. مردانی بودند که مرا به شام دعوت می‌کردند، من هم می‌پذیرفتم و با آن‌ها غذا می‌خوردم و می‌دانستم که آن‌ها پول غذا را حساب می‌کنند» (همان: ۱۷۷-۱۷۸).

تا اینکه وی به تدریج و با آهستگی وارد جامعه جدید می‌شود و زندگی نوینش را با تغییر مکانی و فاصله گرفتن از مهاجرانی که جایگاهی در سرزمین غربت ندارند، پی‌ریزی می‌کند تا بتواند ارزش و احترامی را برای خود خریداری کند:

«من هم تصمیم گرفتم این مکان را که فقط مهاجران در آن زندگی می‌کنند ترک کنم. باید، فوری یک شغل ثابت پیدا کنم که بتوانم آپارتمانی در یک مکان مناسب، اجاره یا خریداری کنم. جایی که نه مهاجران، بلکه مرفهان محترم در آن زندگی می‌کنند» (همان: ۱۷۴).

نکته قابل توجه آن است که از نظر هال، مرور خاطرات توسط فاطمه او را در تنش بین گذشته و حال قرار داده؛ چراکه هویت ملی او به‌عنوان امری ازلی در جهت بازپس‌گیری موجودیت بی‌وقفه‌اش بازنمایی شده (هال و گراسبرگ، ۱۳۹۷: ۸۶)، به‌طوری‌که وی با یادآوری خاطرات، وطن، خیانت و دورویی مردمان بی‌هویت سرزمینش برای او تداعی می‌شود و با خشمی که وجودش را فرا گرفته، آنان را متهمانی معرفی می‌کند که او را مجبور به ترک سرزمین مادری و روی آوردنش به غربتی کرده‌اند که هیچ‌گونه وجه اشتراکی با آنان ندارد:

«ما هر دو از میان انبوه جمعیتی سرگردان می‌آمدیم. از سلاح‌های شبه‌نظامیان که مانند سنگ از صخره می‌افتند. ما از سروصدای کرکننده استخوان‌های پدرانمان که در ته قبرستان خوابیده بودند، از شهرهای فتح‌شده خود در آن سال‌ها آمدیم. از ملتی که ما را به دنیا آورده، سپس قربانی کرده‌اند» (بدر، ۲۰۱۵: ۲۱۸).

جهان جدید به‌مثابه مکان، برای فاطمه روایتی از جایگزینی را به‌همراه داشته و میل بی‌پایانی برای بازگشت به ریشه‌های گم‌شده را در وی بازتولید نموده و باعث شده او با وجود اینکه در غربت زندگی می‌کند، احساس خوشبختی ننماید و خود را نیز با عنوان پناهنده‌ای در آنجا بداند که جایگاهی در میانشان نداشته و ماندنش را (آنجا) فریبی بیش نداند و به‌مانند مجسمه‌ای است که از داشتن هویت ملی محروم بوده و شخص بی‌هویتی به چشم می‌آید:

«من آن دنیا را ترک کردم و به غرب آمدم ... پناهنده شدم ... با کسانی که افکار زخمی مرا می‌شناسند وارد صحنه شدم ... گفتند دیر رسیدی در نمایش ما جایی برای تو نیست» (همان: ۲۱۹). «من فقط مجسمه‌ای از شن در شرق بودم یا مجسمه‌ای از برف در غرب...»

من یک مجسمه بودم بدون هیچ خاصیتی» (همان: ۲۱۸).

پس بر اساس نظریه هال می توان نتیجه گرفت: فاطمه که برای همیشه از سرزمین آبا و اجدادی اش دور گردیده، هرچند که پیوندهای محکمی را با سنت ها و خاستگاه هایش نگه داشته، دیگر خیال بازگشت به گذشته را ندارد و مجبور است با فرهنگ هایی که در آن سکونت دارد سازگار شود، بدون اینکه به آسانی با آنها همانند گردد یا به طور کامل هویتش را از دست بدهد؛ زیرا او به طور قطعی محصول چندین فرهنگ و تاریخ به هم وابسته است و هم زمان به چندین وطن تعلق داشته و برای او وطن خاصی وجود ندارد.

۲-۳. دیاسپورا؛ زیستن با خود مجازی به جای خود حقیقی

یکی دیگر از اثرات دیاسپورا فرار از خویشتن و زیستن با خود مجازی به جای خود حقیقی است. فردی که از خود فرار می کند، نه تنها از شرایط و حیات غیرانسانی موجود در جامعه آگاهی دارد، بلکه وجود چنین بحران هویتی را نیز در وجود خویش احساس می نماید. در واقع چنین فردی با وجود آگاهی و شناختی که از خود دارد، از برخورد با واقعیت خویشتن گریزان است و تلاش می کند از برخورد با عواملی از جمله بی توجهی، ترس، تجاوز و... دوری گزیند. حتی از پذیرفتن آنان سرباز زند؛ درحالی که کردار و اعمالش او را محدود نموده و به آن توازن و هماهنگی وجودی که انتظارش را دارد، نمی رسد. در نتیجه چنین شخصی از اینکه بخواهد دلایل و عوامل اصلی این بحران هویتی را که با آن مواجه شده کشف نماید، عاجز است. بنابراین این شخص ممکن است به فرار روی آورد و به محکوم نمودن عجز و ناتوانی خویش بپردازد یا اینکه در نهایت تمام تلاش خویش را می کند که چنین بحرانی را در وجود خویش به فراموشی سپرده و در نهایت ریشه کن نماید (خلیل، ۱۹۷۷: ۷۵).

زیستن فاطمه با خود مجازی به جای خود حقیقی، ناپایداری هویت های بالقوه است. زیرا هویتش حول یک خود منسجم شکل نگرفته است، بلکه درون وی هویت های متضادی وجود دارند که با توجه به تغییر شرایط به جهات مختلفی کشیده می شوند؛ به نحوی که وی برای اینکه از جانب مردم سرزمین غرب با عنوان دیگری در جهت پالایش

طبقاتی، مورد تهدید واقع نگردد و شخص باصالتی به نظر رسد، از ملیتش جدا و با انتخاب نام و پسوندی غربی، از نسب پدری بنا به گفته‌اش درمی‌گذرد:

«تصمیم گرفتم اسمم را تغییر بدهم، من دیگر فاطمه عرب نیستم، بلکه صوفیای بلژیکی هستم و بعد با نام یک خانواده سرشناس به نام دومون برخورددم و آن را به‌عنوان نام خانوادگی خود قرار دادم» (همان: ۱۷۴).

حتی برای این فرار هویتی، به تکرار و تلقین روی آورده و به خود قبولانده که داشتن اسم و هویت جدید نه تنها توانسته قدرت منحصربه‌فردی را در او ایجاد کند، بلکه عاملی برای ایجاد ارزش و احترامش در آن جامعه شده، به طوری که به گمان خویش دنیایش کاملاً متفاوت گردیده و بهترین جایگاهی که انتظارش را داشته، رسیده است:

«نام جدید بلژیکی به من زندگی جدیدی می‌بخشد، همه ریشه‌های قبلی من را انکار و نفی می‌کند. او از من یک زن محترم خواهد ساخت و دیگران را مجبور خواهد کرد که به من احترام بگذارند» (همان: ۱۷۴).

آدریان نیز از دیگر شخصیت‌های این رمان به انکار هویت عربی خویش پرداخته، چراکه از نظر حال این تفکراتی که آدریان درباره خود داشته، از کمبود تمامیت‌هایی که ریشه در گذشته شوم وی داشته نشئت گرفته و اثرات منفی در زندگی‌اش بر جای گذاشته، به طوری که وی مجبور شده هویتش را در حاله‌ای از ابهام قرار دهد و نسب خویش را فقط به مردم مغرب‌زمین از جمله اسکاندیناوی‌ها منسوب نماید، تا آنجا که وقتی در مورد هویتش از او می‌پرسند، به تعریف جزئی نسبت به خود بسنده نموده و سعی می‌کند با فاصله گرفتن از مردم حتی از فاطمه، بهترین دوستش که قرار بوده همسر آینده او شود، اسرار درونی‌اش را پنهان کند:

«او سعی کرد همه‌چیز را در مورد زندگی گذشته خود پنهان کند. او سعی کرد همه‌چیز مربوط به تاریخ زندگی، خانواده، هویت خود را در یک راز مطلق احاطه کند» (همان: ۱۷۸). «با وجود رمز و راز خود، با وجود زندگی خارق‌العاده‌اش، او سعی کرد تا آنجا که می‌توانست همه‌چیز را از او پنهان کند. آنچه در مورد او می‌دانستم، تعریف ساده‌ای از

شخصیت او بود. نام او آدریان است، او به‌عنوان مهندس در فرودگاه زفتان در بروکسل کار می‌کند و در یک آپارتمان کوچک در بروکسل زندگی می‌کند. او در آسلو متولد شد و در استکهلم زندگی می‌کند» (همان: ۵۷).

درحالی‌که فاطمه در مورد او می‌گوید، با وجودی که در مدت کوتاهی کنارش بوده، به‌راحتی توانسته به آداب و عادتش پی ببرد اما نتوانسته در مورد تاریخ و گذشته خانواده‌اش باخبر گردد؛ زیرا او همواره تلاش کرده از آن فرار کند و از توضیح در مورد آن طفره رود، چراکه او خودش را همانند شخصی معرفی نموده که از داشتن خانواده محروم بوده است:

«و از تاریخش چیزی به او نگفت، انگار از زیر خاک بیرون آمده. در مورد خانواده‌اش زیاد صحبت نکرد. به او نگفت که چرا استکهلم را ترک کرده و به بروکسل آمده است. او به‌شکلی کنایه‌آمیز از بیماری پدرش صحبت کرده بود، اما با او از جنون و خودکشی پدرش در روز تولدش صحبتی نکرد» (همان: ۵۹).

تا اینکه فاطمه به‌صورت کاملاً اتفاقی متوجه می‌شود که او شخص دورگه‌ای از دو نژاد اسکاندیناویایی و عرب بوده است و چنین پسوند یا نام خانوادگی در میان شجره‌نامه اسکاندیناوی‌ها وجود ندارد:

«او درحالی‌که نشسته بود به یاد آورد که در ابتدای آشنایی آن‌ها به‌عنوان یک جوان اسکاندیناویایی به نظر او می‌رسید. پس از ماه‌ها رابطه آن‌ها، به‌طور کاملاً تصادفی متوجه شدم که او نیمی اسکاندیناویایی و نیمی لبنانی است» (همان: ۷۷).

بنابراین با توجه به نظریه‌های حال می‌توان نتیجه گرفت هویت فاطمه و آدریان با مهاجرت به مغرب‌زمین در برخورد با قدرت و سرعت فرهنگ جهانی به چالش کشیده شده است، به‌حدی‌که در نخستین گامشان در برابر فشار تفاوت، دیگربودگی و تنوع فرهنگی به انکار هویت ملی خویش پرداخته‌اند.

۴-۲. دیاسپورا؛ تغییر هویت زبانی

زبان عامل مؤثری برای ارتباط با کشور میزبان و ابزار هویت است و در ارتباط میان شرق

و غرب از آن جهت که برابند تعامل بوده، مهم جلوه می‌کند؛ زیرا زبان یکی از قوای شناخت ذهن، مکانیسم عملکرد همگنی را در همه زبان‌ها و زمان‌ها دارد (حیاتی و حسینی مؤخر، ۱۳۸۶: ۴۷۹). فراگرفتن زبان غربی باعث ارتباط میان خود و دیگری و پذیرفتن دیگری در جامعه میزبان می‌شود؛ زیرا فراگیری زبان میزبان از به حاشیه رفتن مهاجران جلوگیری می‌کند و سخن گفتن در واقع وجود داشتن برای دیگری است.

حضور فاطمه در سرزمین میزبان و تلاش در جهت همانندسازی فرهنگی و برقرار نمودن روابط هم‌زبانی با مردم جامعه دیگری را به مفهوم‌پردازی‌های جدید سوژه «فاطمه» نسبت می‌دهد که در گذر زمان و در طول مدرنیته تغییر کرده‌اند، که وی تلاش می‌کند با فراگیری آن (زبان میزبان) از زبان مادری‌اش فاصله بگیرد و لهجه‌ای را که به هنگام سخن گفتن به زبان فرانسوی و فلامینی بر او عارض شده از بین ببرد تا بدین وسیله به یک دیگری حاشیه‌ای تبدیل نشود که از طریق آن بخواهند به اصالتش پی ببرند و تحقیرش کنند:

«هر روز که یک کلمه جدید می‌گویم، یا آن را خوب تلفظ می‌کنم، احساس خوشحالی می‌کنم. کم‌کم داشتم بهتر می‌شدم و می‌دانستم که دارم بهتر می‌شوم و این باعث می‌شد که کارهای بیشتری انجام دهم، حتی برای رهایی از لهجه‌ای که در هنگام یادگیری مرا همراهی می‌کرد. من نمی‌خواهم کسی بدانند اهل کجا هستم، یا مرا کشف کند و مرا از لهجه‌ام آگاه کند. مشکل چیه نمی‌دانم... اما من نمی‌خواهم کسی بدانند که من اصالتاً عرب هستم» (همان: ۱۶۷).

بنابراین با توجه به نظریه‌های می‌توان نتیجه گرفت زبان ملی کشور میزبان به‌عنوان گفتمان مسلط، سایر کدهای نشانه‌شناختی نحوی و لغوی دیگر زبان‌ها را متزلزل ساخته و موقعیتی برای سوژه‌ای همچون فاطمه فراهم نموده که باعث شده ارتباط محکمش را با گذشته زبانی خویش قطع و به‌دنبال ساخت هویت زبانی جدید و بازنمایی آن در این راستا شود.

۵-۲. دیاسپورا؛ تغییر نگرش جنسی

جنسیت یکی از مهم‌ترین و قدرتمندترین عناصر هویت‌ساز در همه فرهنگ‌هاست؛

از این رو این موضوع یکی از مسائل بحران‌ساز هویتی برای مهاجران از جمله زنان در سرزمین میزبان است؛ به طوری که بسیاری از اندیشمندان عرب، ریشه مشکلات زنان، به ویژه در جهان عرب را تسلط نظام مردسالاری می‌دانند. «یکی از اشکال ستم بر زنان، نظام مردسالاری است که از طریق تسلط مردان بر زنان در خانواده، جامعه و حکومت تحقق می‌یابد؛ تسلطی که نه بر پایه عقلانیت بلکه بر اساس فرمان‌برداری محض و غیرعقلانی شکل گرفته است» (الحیدری، ۲۰۰۳: ۱۷-۶).

فاطمه با مهاجرت به سرزمین دیگری به زعم حال، در انتقال میان موقعیت‌های مختلف قرار گرفته و هم‌زمان سنت‌های فرهنگی متفاوتی را نیز به سوی خود جذب نموده است که باعث شده وی را از ساختارها و سنت‌های مردسالاری سرزمینش جدا سازد؛ فاطمه در مرکز این فردگرایی با مفهوم جدیدی از سوژه فردی و هویتش قرار گرفته نه از جهت اینکه وی در زمان‌های پیشامدرن فرد نبوده، بلکه فردی‌اش به‌طور متفاوتی «زندگی»، «تجربه» و «مفهوم‌سازی شده» است و تحولاتی که در مدرنیته به وجود آمده، او را از آن جایگاه‌های محکمش جدا کرده است؛ به طوری که اولین تأثیرات از این هژمونی فرهنگی را با تغییرات جسمی و پوششی آغاز نموده و این زمانی است که سرزمین غربت این فرصت را در اختیار او قرار داد که بتواند خودش را برای اولین بار در آینه ببیند و با برانداز نمودن اندامی که سالیان متمادی از دیدن آن محروم بوده و نتوانسته آن را در مخیله‌اش به تصویر بکشد، به زیبایی زنانگی‌اش پی ببرد؛ به گونه‌ای که با حالت تعجب از خود می‌پرسد:

«اوه، این منم؟! ... این فاطمه است؟! ... چقدر زیبا شده‌ای دخترا!» (همان: ۱۶۳).

اگرچه که وی با دیدن این صحنه در ابتدای امر دچار اندوه شده و با حالت تأسف نسبت به جامعه‌ای که او را از حضور در محیط اجتماعی و درک نیازهای جسمی‌اش بازداشته و فرصت و بخت‌های مهم زندگی را از او گرفته، ابراز ناامیدی کرده و با پرسیدن سؤالاتی جامعه‌اش را مورد انتقاد قرار داده:

«کجا بودم؟ در کدام تاریکی زندگی کردم؟ زندگی من در کدام مخفیگاه بود؟ نفرت ما

از بدنمان از کجا آمده است؟ چرا از خود متنفریم؟ چرا باید بدنم را پنهان کنم؟ چرا آن را مثل یک اشتباه پنهان می‌کنم؟» (همان، ۱۶۴-۱۶۵).

اما تلاش نموده دیدگاهش را نسبت به جسمش تغییر دهد و خود را به‌مانند زنان آن جامعه زیبا و ارزشمند که قابل ستایش‌اند و مایه ننگ و عار ملت نبوده، جلوه دهد:

«قبلاً فکر می‌کردم همه زن‌ها به‌جز من زیبا هستند. ناگهان حقیقت را فهمیدم، من هم زیبا هستم. من اندام جذابی دارم، آیا این همان چیزی نیست که دیگران می‌خواهند؟!... آیا بدن چیزی نیست که دیگران را به وجد می‌آورد، آن‌ها را جذب می‌کند و باعث می‌شود آن‌ها مرا دوست داشته باشند؟ بلکه آن‌ها را وادار به عبادت می‌کند، بله من هم چیزی برای افتخار دارم، مایه ننگ هیچ‌کس نیستم» (همان: ۱۶۵).

که البته طبق نظر هال، پی بردن وی به حقیقت وجودی خویش و ساختن اعتماد به نفس که آن را با جذب مردان و پذیرفته شدنش از جانب آنان توضیح می‌دهد، به تغییرات ادراکی وی که در طول تاریخ به وقوع پیوسته نسبت داده و معتقد است زندگی همین‌گونه باقی نمی‌ماند و همواره در حال تغییر است و بخشی از آنچه در حال تغییر است، هسته مرکزی «فاطمه واقعی» نیست؛ این تاریخ است که در حال تغییر است. تاریخ ادراک وی از خودش را تغییر داده است» و هژمونی فرهنگی که غرب بر او اعمال کرده چنان مؤثر بوده که این تغییرات در جهت تجربه نمودن، سبک جدیدی از زندگی را به‌منزله تولد دوباره برای خود بیندارد و آن را به‌منزله قاره و جهانی ناشناخته معرفی کند که تاکنون از وجودش باخبر نبوده تا توانسته باشد از آن لذت ببرد:

«می‌خواستم آرزویی را ببینم که از عشق زودگذر، یا از تحسین تنم زاده می‌شود، مانند کشف یک قاره جدید. کشف دنیایی که نمی‌شناختم. این آشتی با جسمی است که آن را پنهان کرده‌ام، این بیانیه‌ای برای زندگی است، از روح جدیدی که در من متولد می‌شود. می‌دانم که این را نخواهی فهمید. اما چه کنم؟!» (همان: ۱۹۰).

«آه، بله، حق با شماست. من به بازار رفتم و این کیف را خریدم، نظر شما در مورد آن چیست؟ در موردش چی فکر می‌کنید؟ با لباس دیروزی زیباتر بودم! امروز هم زیباست؟

منون، عالی است، من عاشق شنیدن آن هستم!» (همان: ۱۹۱).

هویت جدید شخصیت این رمان از جمله فاطمه از کمبود تمامیت‌هایی که از بیرونش می‌جوشد ناشی شده است؛ چراکه او به دنبال هویت‌هایی بوده که زندگی‌نامه جدیدی بسازد و بخش‌های مختلفی از خودهای جدا از هم را به درون یک خود واحد بکشانند تا بدان سبب خوشحالی خیال‌پردازانه‌ای از سرشار بودن را دوباره به دست آورد.

۳. نتیجه‌گیری

۱. سرگشتگی، حیرانی و حس غربت و از همه مهم‌تر بحران هویت و پدید آمدن دوقطبی‌های گسترده نظیر اینجا و آنجا، دنیای گذشته و آینده، دیروز و امروز، زادگاه و سرزمین بیگانه، زبان مادری و زبان دیگری هویت عربی و... از پیامدهای مهاجرت شخصیت‌های این رمان می‌باشد که در این داستان بازتاب داشته است.

۲. فاطمه و آدریان شخصیت‌های موجود در این رمان با قرار گرفتن در فضای متباین غربی به‌طور کلی هویت اصیل شرقی‌شان را فراموش نموده و تن به هویت کلیشه‌ای و از پیش تعیین‌شده غربی داده‌اند که از آن تحت عنوان خودباختگی یاد می‌شود.

۳. هویت جدید شخصیت این رمان از جمله فاطمه، از کمبود تمامیت‌هایی که از بیرونش می‌جوشد ناشی شده است؛ چراکه او به دنبال هویت‌هایی بوده که زندگی‌نامه جدیدی بسازد و بخش‌های مختلفی از خودهای جدا از هم را به درون یک خود واحد بکشانند تا بدان سبب خوشحالی خیال‌پردازانه‌ای از سرشار بودن را دوباره به دست آورد.

۴. فاطمه با مهاجرت به سرزمین غربت پا را فراتر از سنت گذاشته و رابطه‌اش را نیز با گذشته قطع نموده تا همه‌چیز را از نو شروع کند؛ به‌طوری‌که او خود را صاحب تن خویش می‌داند و می‌خواهد برای لذت تن خویش تصمیم‌گیرنده باشد.

منابع

۱. اسمیت، ف. (۱۳۸۳). *درآمدی بر نظریه فرهنگی*. ترجمه حسن پویان. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۲. بدر، علی (۲۰۱۵م). *الکافرة*. الطبعة الاولى. ایتالیا: منشورات المتوسط.
۳. پای، لوسین و همکاران (۱۳۸۰). *بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی* (غ. خواجه سروی، مترجم). تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۴. پناهی، ج. (۱۳۸۷). نقش عراق نوین در ترتیبات امنیتی منطقه خلیج فارس. مجموعه مقالات عراق نوین و تحولات خاورمیانه. تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۵. پناهی، ع، و محمدزاده، ا. (۱۳۹۵). تصویر زن ایرانی در سفرنامه‌های فرانسویان از اوایل دوره قاجار تا انقلاب مشروطه براساس نظریه بازنمایی استوارت هال. مجله مطالعات تاریخ فرهنگی، ۷ (۲۷)، ۱-۲۳.
۶. الجسمی، ع. (۲۰۰۵). الهوية وثقافة الع و لمة. مجلة العربی، عدد ۵۶۰، ۱ یولیو، الكويت.
۷. جعفرزاد، ز، و مجیدی، ح. (۱۳۹۷). بازتاب فرودستی و خشونت علیه زنان در رمان الکافرة علی بدر، مجلة زن و مطالعات خانواده، ۱۱ (۴۱)، ۸۵-۱۰۶.
۸. حیاتی، ز، و حسینی مؤخر، م. (۱۳۸۶). از هویت ایرانی. تهران: سوره مهر.
۹. الحیدری، ا. (۲۰۰۳). النظام الابوی و إشکالیة الجنس عند العرب. بیروت: دار الساقی.
۱۰. خلیل، غ. (۱۹۹۷). الاغتراب فی أدب حیدر حیدر (۱۹۶۸-۱۹۹۵). إشراف س. قطامی، رساله ماجستر، الجامعة الادرنیة.
۱۱. درویش‌پور، م. (۱۳۸۶). آشیانه نو و افق‌های تبعید؛ نگاهی کوتاه به جامعه‌شناسی ادبیات فارسی در تبعید و مهاجرت. آرژ، شماره ۱۰۰، ۲۱۰-۲۱۵.
۱۲. دلاپورتا، د. (۱۳۸۳). مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی (م. دلفروز، مترجم). تهران: انتشارات کویر.
۱۳. الزیود، م. (۲۰۰۶). الشباب و التمیم فی عالم متغیر. عمان: دار الشرق للنشر و التوزیع.
۱۴. سفیری، خ، و محمدی، ع. (۱۳۸۴). هویت جنسیتی مادران و دختران، شکاف یا تفاوت، مجله علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد، ۲ (۱)، ۱۰۷-۱۳۹.
۱۵. مهربانی، خ، و سخونو، ج. (۱۳۹۶). خوانش فرهنگی رمان کشت استخوان اثر ادویج داننیکت از منظر نظریه هویت استوارت هال. مجلة نقد زبان و ادبیات خارجی، شماره ۱۸، ۲۸۷-۳۰۷.
۱۶. نادری، م. (۱۳۸۶). چگونگی روند دولت‌سازی در عراق پس از صدام و مایه‌های ناامنی. اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۳۷-۲۳۸، ۴۸-۵۵.
۱۷. ناظمی، ز. (۱۳۹۷). روایت‌شناسی رمان‌های علی بدر (مصایب اورشلیم، ملوک الرمال، اساتذة الوهم صخب و نساء و کاتب مغمور). پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی.
۱۸. نعمان، ا. (۱۹۹۶). هذه هی الثقافة. شركة دار الأمة للطباعة و الترجمة و النشر و التوزی. برج الکیفان، الجزائر.
۱۹. هال، ا، و گراسبرگ، ل. (۱۳۹۷). پروبلماتیک هویت در مطالعات فرهنگی هویت و جهانی شدن (س. قلی‌پور و ع. مرادی، مترجم). پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۰. هولمبورن، ه. (۲۰۱۰). سوسیولوجیا الثقافة و الهوية (ح. حمید محسن، مترجم). سوریا: دار کیوان للطباعة و النشر و التوزیع.

Identity Crisis of Iraqi Migrant in Ali Badr *Al-Kafra* based on Stewart Hall's Theory of Diaspora

Mozhgan Tavakoli¹, Mohsen Seifi^{2*}, Ruhollah Sayadinezhad³

Received: 01/10/2022

Accepted: 21/11/2022

Abstract

Nowadays, the issue of creating new identities has been strongly discussed in social theories. The novel "Al-Kafra" written by Ali Badr is one of the novels that present the identity crisis of immigrant characters in contrast with the two cultural systems of the East and the West. The current research, based on social criticism, has investigated the identity of the characters of this novel from the perspective of "Stuart Hall", a postmodernist theorist, and based on components such as identity and terms such as globalization and diaspora. The results of this research indicate that the components of Stuart Hall's theory, such as depression and wandering, imitation of the host language and sexual inferiority, have been well manifested in this novel, and the characters of the novel, who were attached to their hometown, due to war and political problems Willingly or unwillingly, they separated from there and by immigrating to the land of exile, they faced an environment that has always challenged their existence to the point where they became alienated from their heritage and memories and forgot their connection with their civilization and tried to hope and to search for their dreams in the land of the West, which is the result of cutting off their ethnic heritage and memories and alienation from their own culture.

Keywords: identity crisis, diaspora, al-Kafra novel, Ali Badr.

1. PhD student of Arabic Language and Literature, University of Kashan, Kashan, Iran; mo.tavakoli100@yahoo.com

2. Associate Professor of Arabic Language and Literature, University of Kashan, Kashan, Iran; motaseifi2002@yahoo.com

3. Associate Professor of Arabic Language and Literature at University of Kashan, Kashan, Iran; saiiadi57@gmail.com

doi: 10.22052/IJCS.2022.248375.1002